



مذهب در سینما (۲)

فصل دوم

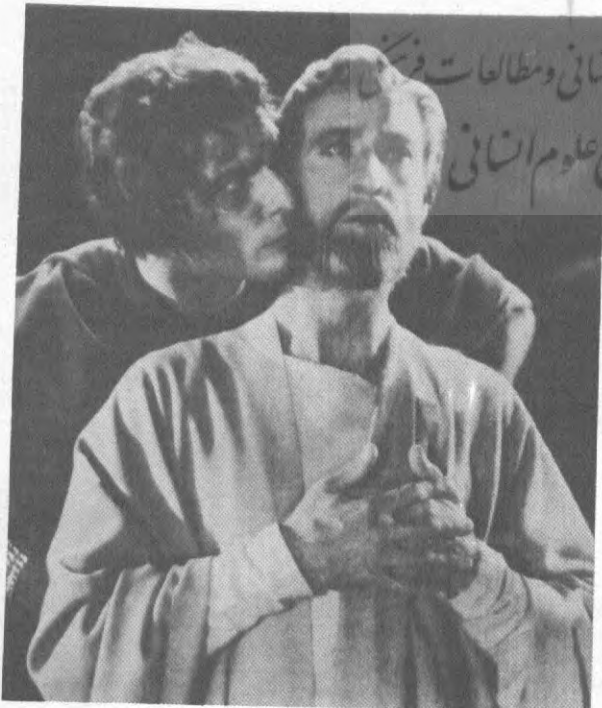
مسیح (ع) در سینما

اولین فیلمهایی که مسیح را به شخصه نشان می داد، یک سلسله ضبطهایی به طور مستقیم از چند نمایش تئاتری شده درباره مصایب حضرت مسیح بود. یکی از اولین فیلمها، توسط دو تهیه کننده تئاتر آمریکایی موسوم به مارک کلو (m. klaw) و ابراهام ارلانجر (A. Erlanger) در هوریتس (Horits)، بوهمیا (Bohemia) ساخته شده بود. این فیلم در ۱۸۹۷ ساخته شد. سال بعد از آن، فیلم درخشانتتری توسط آر. جی. هالمن (R. G. Hollman)، و ای. جی. ایوز (A. G. Eaves)، بر بامهای نیویورک فیلمبرداری شد. فیلمنامه در یک نمایش تئاتری که چند سال قبل بر صحنه رفته بود، اقتباس شده بود. طول فیلم ۲۱۰۰ فیت بود و به طرز استثنایی برای آن دوره طولانی بود. سخنگویی عنوانها و مطالب را بلند می خواند.

جنگهای صلیبی

اولین فیلمی که در این زمینه ساخته شد ایتالیایی بود، موسوم به اورشلیم آزادشده (Jerusalem liberated) تولید سینه در ۱۹۱۳ بود و فیلم جنگهای صلیبی معصومین (The Crusade of the Innocents) در سال بعد، بر مبنای تعزیه‌یی از گابریل دنونزیو (G.D'annunzio) ساخته شد که آن را به عنوان کاری صحیح اما نه چندان ارضاکنده، توصیف کردند. سیسیل بی دمیل در فیلم جنگهای صلیبی ۱۹۳۳ - The Crusades چندان موفق نیست، هرچند آن را در زمره فیلمهای مورد علاقه اش نام می برد. زمان واقع شدن داستان فیلم، سال ۱۱۸۷ است و هفت جنگ صلیبی در یک جنگ به هم متصل شده اند. اگر بخواهیم عین جمله او را در مورد فیلم به کار بریم: تاریخ فشرده شده و در یک نمایش دوباره تنظیم شده است. این امر به خودی خود، اثباتی بر غیرقابل قبول بودن موضوع نیست. به هر حال، فیلم، عصاره‌یی از جنگهای صلیبی را نشان می داد. اما متأسفانه نتیجه به دست آمده، بیشتر به صورت یک نمایش مجلل و تاریخی در مقیاس وسیع بود، نه یک نمایش دوباره تنظیم شده تاریخی. حتی دقت و صحت لباسها کافی نبود. کارگردان به طرز جالبی نظرات و اهداف خود را در کتابش مورد بحث قرار داده است و روی هم رفته، باید پذیرفت که فیلم به رغم نقایص خود، ماجرا را به خوبی تصویر کرده است.

مقایسه‌یی میان فیلم ریچارد شاه و سربازان جنگهای صلیبی به کارگردانی: دیوید باتلر (D. Butler - ۱۹۵۴) با فیلم دمیل به خوبی نشان می دهد که فیلم دمیل در زمینه خود چقدر برجسته و عالی است. ظاهراً فیلم در ارتباط با جنگ صلیبی سوم و بر مبنای طلسم (The Talisman) نوشته اسکات (Scott) بود. تمام فیلم به دور یک مثلث عشق دور می زد. صلاح الدین [ابویی] که در حج عاشق یک بانوی انگلیسی می شود، و حسادت معشوق او را برمی انگیزد. مذهب، حتی مذهبی خشن و سخت که در گذشته، موجب جنگهای صلیبی واقع شده بود، به تقریب وجود ندارد، و بازی خوب جرج ساندرس (G. Sanders) و رکس هاریسون، نمی تواند به فیلم جانی ببخشد.



شاهان (۱۹۲۷)



ویناگراف (Vita graph) در ۱۹۱۱ ساخته شده بود. یک فیلم ایتالیایی در چهار قسمت به نام شیطان یا سوگنامه بشریت (Satan or the Drama of Humanily) از امبروزیو (Ambrosio) در ۱۹۱۲ توسط لوئیجی مگی (Luigi Maggi) کارگردانی شد. قسمت دوم درباره زندگی مسیح بود.

فیلمهای مدرنی در آن دوره ساخته شد که مسیح در آن ظاهر می شد، از جمله نجات یافته به مشیت الهی (Saved by Divine Providence) از کمپانی پاته، که در آن مسیح در رویا، مادری را به جانب پسر گمشده اش، راهنمایی می کند، غریبه رمزبار (The Mysterios stranger) که در آن مسیح، دختر مرده‌یی را به زندگی بازمی گرداند و نجار (The carpenter) که در آن مسیح چون غریبه‌یی خاکسترپوش تفرقه خانوادگی ناشی از جنگ داخلی را آشتی می دهد - و احتمالاً کنایه‌یی است برای همدردی با جنوبیها. اولین نسخه بن هور در کمپانی کیلم (Kalem) در ۱۹۰۸ به کارگردانی سیدنی الکت (S. Olcott) ساخته شد. اما من موفق به دیدن فیلم نشدم تا بدانم، آیا خود مسیح یا نمادی از حضور او در فیلم دیده می شود. فیلم دیگری که هنوز موجود است، مسیح را در حالی که مورد تمسخر مردم قرار گرفته و تاجی از خار بر سر دارد، نشان می دهد. این فیلم ایتالیایی و موسوم به زائر (The pilgrim) ساخته شده در ۱۹۱۲ به کارگردان کاسرینی (Caserini) است. این فیلم را نباید با فیلم دیگری با عنوانی مشابه اشتباه کرد که چند سال بعد ساخته شد و داستان فرانسیس قدیس را بیان می کرد.

اولین فیلمی که داستان کامل زندگی مسیح را بیان می کرد و هنوز در دسترس است، فیلمی است موسوم به از طویله تا صلیب (From the manger to the cross) که در ۱۹۱۲ ساخته شد. فیلمنامه آن، نوشته جن گونیتیر (Gene Gauntier) بود. او فیلمنامه را برخلاف میل کمپانی کیلم، تنظیم کرده بود. لکن فیلم موفقیتی عظیم و مستمر پیدا کرد. از طویله تا صلیب در مصر و فلسطین فیلمبرداری شد و دوشیزه گونیتیر، خود نقش مریم باکره را ایفا کرد. ر. هندرسن بلاند (R. Henderson Bland) در نقش مسیح موقر و موثر بود (او بعدها در جنگ جهانی اول، قهرمان جنگ شد). چنانچه از عنوان فیلم می توان دریافت، زندگی مسیح از کودکی (چهار کودک به ترتیب دوره های مختلف رشد او را بازی کردند) تا مرگ بر روی صلیب بود. در ساختن فیلم، اغلب از افراد متشع و اهমে داشتند. اما نمایش خصوصی از فیلم، این مشکلات را مرتفع ساخت. استق لندن، اعلام کرد که این فیلم از

گزارش کامل این فیلم در یک میلیون و یک شب تری رمزی (T.Ramsaye) داده شده است. تعزیه های اوبرامرگو (Oberammergau) [دهی در ساواریای شمالی در آلمان - که به خاطر تعزیه هایش معروف است، و تعزیه هایش مراسمی در هر دهه، توسط ساکنان ده اجرا می شود. [در همان ایام، توسط شخصی به نام آقای هرد (Hurd) که نماینده امریکایی لومیر بود، فیلمبرداری شد. همین برنامه در فرانسه در روایت دیگری برای موزه ادن (Eden) ساخته شد. یکی دیگر از فیلمهای فرانسوی از مصایب حضرت مسیح، توسط و. ژسه (V.Jasset) و الیس گی (A.Guy) در ۱۹۰۶ ساخته شد که در آن جلجتا در فونتن بلو بازسازی شد، و ضمن فیلم برداری یک صفحه روی گرامافون می چرخید تا احساسات بازیگران را تحریک کند - که شاید اولین استفاده از کمکی مصنوعی و شاید معروفترین آنها بود. فیلم دیگر فرانسوی، ساخته فردیناند زکا بود که ملهم از لیتوگرافیهای از جنس کُرم (Chromo - lithographs) بود که اخیراً باب شده بود. فیلم دوهزار فیت طول داشت. تاریخ ساخت این فیلم منجزاً معلوم نیست؛ ۱۹۰۳، ۱۹۰۵ و ۱۹۰۷ گفته شده است. بنا به قول ژرژ سادول (G.Sadoul) در سالهای ۱۹۰۵ - ۱۹۰۲، فیلمبرداری شده است. در این فیلم از حرکتهای افقی دوربین استفاده شده که در زمان خود، نوآوری به حساب می آمده است. به رغم ملاحظاتی مثل حرمت نشان دادن شخص مسیح بر پرده، فیلم دیگری موسوم به مصائب و زندگیها (Passion and lives) عجولانه ساخته شد (که اغلب چیزی بیش از یک سلسله نقاشیهای زنده و خام نبود) که تمام نشانه های آن گم شده است. برخی از کمپانیهای فیلمسازی، مثل سینه از ایتالیا، چندین فیلم از زندگی مسیح ساختند. پاته، یک فیلم سه حلقه‌یی از زندگی مسیح در ۱۹۰۸ ساخت که رنگی بود، این فیلم، بعدها به هفت حلقه بسط یافت (۱۹۱۴) و پس از آن، مقدمه‌یی بر ابتدای آن افزوده شد (۱۹۲۱). فرانسه هم بوسه' یهودا (The kiss of juda) و تولد مسیح (The Birth of Jesus) را (به طریقه رنگی) در ۱۹۰۹ ساخت. در همان سال ستاره بیت اللحم (Star of Bethlehem) ساخته شد. پس از آن، فیلمهای دیگری از تولد مسیح ساخته شد و در یکی از آنها، حضرت جبرئیل، کاملاً زره پوش ظاهر شد. چارلز کنت (Ch.kent) نقش مسیح و ژولیا سوئین گوردون (J.Swayne Gordon) نقش مریم مجدلیه را در فیلم (Though your sins be as scarlet) بازی کردند. فیلم



بالا : شاه شاهان (۱۹۶۱)
پایین : از طوبله تا صلیب - اولین فیلم از زندگی مسیح (ع)

(Civilization - ۱۹۱۵) به کارگردانی ریموند بی. وست (R.B.West) بود و در آن قهرمان فیلم از آتش کردن اژدر بر یک کشتی مسافری اجتناب می کند [که در واقع، پیشگویی ماجرای لوستیانا (Lustiana) بود. لوستیانا کشتی مسافری انگلیسی، که به وسیله زیر دریایی آلمانی در ساحل ایرلند، در هفتم ماه مه ۱۹۱۵، اژدر خورد و غرق شد و ۱۱۳۴ نفر سرنشین آن از بین رفتند. این فیلم برای دفاع از صلح ممنوع شد. روح مسیح (که جرج فیشر، نقش او را بازی می کرد) وارد جسم می شود تا جنگ را فسخ کند. در فیلم نه مطرح می شد که جنگ به چه علت زوی داده است، نه این که چه کسی آن را شروع کرده است. و با وجود این که پرداخت فیلم کودکانه و زیاده ساده بود، اما می گفت که تمام جنگها شرارت آمیزند و نادرست.

با این همه، وقتی در مه ۱۹۱۷، فیلم با عنوان جدیدی دوباره تنظیم شد و پرچم امریکا و پیام ویلسون به مجلس بر آن اضافه شد (که ورود ایالات متحده را در جنگ جهانی اول، اعلام می کرد) نباید در صداقت فیلمساز شک کرد. البته در جایی ذکر نشده است که آیا ایس، با تحریف فیلم خود، موافق بوده است، یا نه.

داستان انجیلی برداشت شده از رساله یهودا، موسوم به تعصب، ساخته گریفیث، درباره تعالیم و مرگ مسیح است که هواردگی (Howard Gaye) در نقش ناصری بازی کرده بود و چندین واقعه از جمله: ازدواج در غزه، زنی که در حال زنا گرفته شد و مسیر جلجتا و تصلیب را نشان می دهد. گئی نقش یک مسیح آرام و موقر را ایفا می کرد و صحنه جاده جلجتا، بخصوص حالت تعزیه یی و سوگبار این واقعه را القا می کند. در همان ایام، کمپانی سینه ایتالیا، فیلم مسیح (Christus) به کارگردانی جیلیو آتومورو (G. Antomoro) با شرکت جوانی پاسکوالی (G. Pasquali) در نقش مسیح ساخت و به عنوان شعری از فاوستو سالواتوری (Fausto Salvatori) توصیف شد. فیلمبرداری در مصر انجام گرفت و از روی نقاشیهای معروف طراحی شد. فیلم، بسیار موفق بود و سالها در عیادهای پاک در کشورهای مختلف، نشان داده می شد.

در اولین قسمت از چهار قسمت فیلم کارل درایر (C. Dreyer) پررگهایی از کتاب شیطان (Leaves from satans book - ۱۹۲۲) شیطان به صورت یک فریسی درآمده بود و یهودا را ترغیب می کرد تا به مسیح خیانت کند؛ نمونه غریبی از انتقال گناه. فیلم در کل، شکلی شبیه به



تعزیه های اوپر امرگو، برتر است - البته فیلم در برابر چشمان امروزی دارای ناپختگیهای فنی است؛ بخصوص در صحنه هایی که جمعیت زیاد هستند - اما باقی صحنه ها به دلیل سادگی شان، تاثیر گذارند. مثلاً صحنه تصلیب. مسیر به طرف صلیب در ویا دلوروسا (Via Dolorosa) ی فعلی در اورشلیم فیلمبرداری شد. در ۱۹۳۸ برای نمایش مجدد فیلم، به پیشنهاد هندرسین بلاند، از عالی جناب بریایان هستن (Rav. Brian Hession) یک نوار صدا و چند نمای درشت ضبط و فیلمبرداری شد و به فیلم اضافه گردید. با این وجود، به رغم موفقیت فیلم، جین گونتیر و سیدنی الکات، هر دو مجبور به ترك کلیم شدند.

در همین ایام، سازمانی معروف به سینمای خوب توسط پدران اگوستین، برای ترویج فیلمهای خوب در پاریس به وجود آمد و از کلیساها برای نمایش فیلم استفاده شد. اما بعد، در حکمی که در اواخر سال ۱۹۱۲ صادر شد، تاکید گردید که حتی فیلمهای مذهبی مجاز نیستند در کلیساها به معرض نمایش درآیند. زیرا قداست بناهایی چون کلیسا باید حفظ شود.

مختصراً، چهره مسیح در فیلمی از کمپانی پسیفیست به مدیریت تاماس اینس (Th. Ince) دیده شد. فیلم موسوم به تمدن

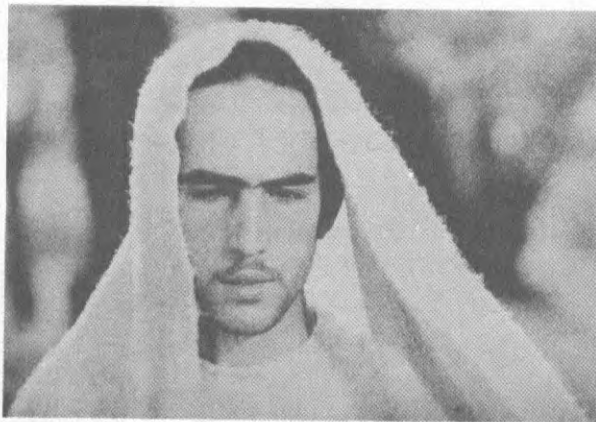


در ۱۶۲۷ سناه شاهان (The king of kings) سیسیل بی. دمیل ساخته شد. این فیلم که بسیار مورد بحث قرار گرفت، مشهورترین و پرخرجترین فیلم مذهبی بود که تا آن زمان ساخته شده بود. فیلم در زمانی آغاز می شود که مسیح، کاملاً بزرگ شده و مشغول وعظ است - کودکی و جوانی او حذف شده است. نیمه اول، گزیده وقایعی است از دوره نبوت او، از جمله پاک کردن هفت گناه کبیره مریم مجدلیه، یا زنده شدن لازار (العاذر) بیرون راندن صرافان از معبد (که بعد از آن صحنه وسوسه شیطان دیده می شود) و تعالیم و مناجاتهای مسیح. نیمه دوم، بر مصایب مسیح متمرکز شده است؛ خیانت یهودا، محاکمه، مسیر طی شده تا جلجتا، مرگ و رستاخیز - که به دنبال آن، تقریباً بلافاصله، مجموعه فشرده‌یی از وقایع ضبط شده پس از عروج می آید. در اصل، طول این فیلم، پانزده حلقه بود. بعد، از فیلم بریده شد و به یازده حلقه رسید. زیرا برخی از صحنه‌ها، از جمله شغل و حرفه حواریون و همچنین بحث در باب باج و خراج، حذف شد. در طول فیلمبرداری، یک نماینده یسوعی (ژژویت)، یک کشیش از هیأت ائتلافی کلیساها و دیگر اعضای سازمان کلیسا حاضر بودند تا راهنموده‌هایی بدهند. برای اجتناب از هرگونه توهین به حساسیت یهودیان (کوششی که موفق از آب درنیامد)، قیافا (رئیس کهنه در محاکمه مسیح) به جای یهودا، مسؤول مرگ مسیح شناخته شد. اقدامات خاصی به انجام رسید (تبلیغات شد) تا برای جامعه یهود رفع شبهه گردد و اگر هتک حرمتی شده، جبران شود. با.اچ. بی. وارنر (H.B. Warner) (مسیح) سخنی گفته نمی شد. همین امر، باعث نجات کارگردان بود. مسیح را در صورت لزوم با لباس مبدل در ماشینهای سروشیده از جایی به جایی می بردند. او در محل فیلمبرداری، به طور جداگانه و به تنهایی، غذا صرف می کرد. مناجاتها و ادعیه، در صحنه تصلیب خوانده می شد (صحنه تصلیب در شب کریسمس فیلمبرداری شد). مراسم عشاء ربانی، هر روز صبح در محل فیلمبرداری انجام می شد. اولین روز فیلمبرداری با به جا آوردن دعا، توسط نمایندگان پروتستانها، کاتولیکها و یهودیان و بوداییان و مسلمانان شروع شد.

البته، فیلم، کتابی با عکسهای زیباست. اما با توجه به سطحی که می باید ارائه می کرد، هنوز خیلی مانده است تا به سطح ستایش انگیز برسد. اچ. بی. وارنر، نقش خود را خوب ایفا می کند؛ کاملاً الهام گرفته و الهام دهنده، در ظاهر نیمه راه میان زنان ابریشمین موی، با پوستی نرم و لطیف و رنگهای دوره ویکتوریا و تصویری واقعی تر و خشن تر از سالهای بعد. اولین تصاویر از چهره مسیح به خوبی طرح ریزی شده. دختری نابینا در میان جمعی، بیرون کلبه ماهیگیران ایستاده و به سخنان پسری راجع به مرد فلجی که در درون کلبه است و توسط او نجات یافته، گوش می دهد. وقتی ما پشت دید بی فروغ دختر واقع

تعصب گریفت دارد. اما خیانت در آن موضوعی است که مرتباً تکرار می شود. هالوارد هاف (Halvard Hoff) در نقش مسیح بازی می کرد. فیلم عیسی ناصری پادشاه یهود (I.N.R.I. - ۱۹۲۳) از رابرت ویسن (R. Wiene) درباره قاتلی محکوم است که کشیشی زندگی مسیح را برایش بازی می گوید و داستانها به صورت تعزیه اجرا می شود. قاتل که افسری را کشته است تا کشورش را از جور و ستم او نجات دهد، توبه می کند. زیگفرید کراکور (Siegfried Krauer)، نویسنده کتاب معروف از کلیکاری تا هیتلر (From caligari to Hitler) در کتاب خود فیلمهای آن دوره آلمان را بررسی کرده و در آنها نشانه‌یی از پیش بینی در مورد نازیسم دیده است. او در فیلم عیسی ناصری پادشاه یهود نیز، گرویدن به مذهب را، نوعی مفهوم سیاسی می داند. گرگور کامارا (G. che mara) که بعدها، یکی از متعدد بازیگران نقش راسپوتین شد، در این فیلم، نقش مسیح را ایفا می کند. هنی پورتن (Henny Porten) در نقش مریم عذرا، و استانیلسن (Asta Nielsen) در نقش مریم مجدلیه، ایفای نقش می کنند. این فیلم در ۱۹۳۴، مجدداً با نام تاجی از خار (Crown of Thorns) نمایش داده شد.

بن هور قهرمان، یکی از معاصران عیسی مسیح است و در کتاب لیووالاس (Lew Wallace) زندگی این دو به طور موازی مطرح می شود و در چند موقعیت، این دو با هم ملاقات می کنند. وقایع واقعی و تخیلی با موفقیت درهم ادغام شده‌اند. در روایت معروف ۱۹۲۶ به کارگردانی فرد نیبلو (F. Niblo)، حضور مسیح عموماً با یک دست، یا هر دو دست، پاها و یا تنه‌یی بدون سر، نشان داده شده است. اگرچه این عمل در آن زمان به صورت کلیشه‌یی سالهای بعد نبود، اما به هر حال، این نوع از ادا و اصولهای پرنواز و غمزه، حتی در آن زمان نیز آزارنده بود. بخصوص هرچه فیلم ادامه می یافت، آزار آن بیشتر می شد. به علاوه، دستی که دیده می شد، به طرز مضحکی نامتجانس بود؛ هیچ کاره و مهمل، یا زنی بیکاره و غرق در تجمل و ثروت را القا می کرد. در نسخه اول، تمام صحنه‌های مسیح زنگی بود و به این ترتیب، معنی واقعی آن را بیشتر نابود می کرد. شام آخر به صورت نسخه بدل اثر مشهور داوینچی درآمده بود هر چند که در این اثر، داوینچی عمداً آن را در نظر زمانی نامنتطب با زمان حضرت مسیح نقاشی کرده بود. در انتهای فیلم بر صحنه تصلیب (همراه با دو عاشق مشهور در جلو صحنه، جملاتی بازگو می شود: اومرد، اما عشق تا ابد پیش می رود. در مقابل یک چنین چیزی، حتماً باید به سرعت اما انحصاری، چهره بتی برونوسن (B. Bronson) هنرپیشه دوست داشتنی فیلمهای صامت که به کنایت در فیلمهای صامت، مورد تقدیر قرار نگرفت، در نقش مریم عذرا ظاهر می شد.



انجیل به روایت متی

می شویم، پرده تاریک می شود و به تدریج از همه گوشه های پرده، اشعه نور ساطع می شود. نور اول کمی محو و بعد به وضوح روشنتر و متمرکزتر می شود و دختر صورت آرام شفا دهنده خود را می بیند که به او لبخند می زند. در طول سالها، هنوز این صحنه تاثیر خود را از دست نداده است و می توان سخن آن وزیر امریکایی را باور کرد که چند سال بعد به وارنر گفته بود: من وقتی بچه بودم، چهره شما را در شاه شاهان دیدم، و حتی حالا هر وقت از مسیح حرف می زنم، صورت شما را مجسم می کنم.

حواریون نیز به طرزی خاص و به خوبی مشخص شده بودند و برخلاف دیگر فیلمها لازم نبود تا تعداد زیادی افراد همراه آنها شود تا چهره آنها تمیز داده شود. ارنست تورنس (E.Torrence) یک پیتر (پطروس) دوست داشتنی و متهور و جوزف شیلد کراوت (J.Schickraut) در نقش یهودا، گرچه به شیوهی تئاتری بازی می کرد، اما از تمام یهوداهایی که تا آن زمان دیده بودیم، گیرنده تر بود. الن بروکس (A.Brooks) در نقش شیطان، به خوبی از عهده صحنه وسوسه مسیح برآمد.

مساله اینجاست که تمام حرفهایی که در مورد مدیریت خوب در فیلمبرداری، در مورد سکوت و مناجاتها و غیره در یک نمایش پرسروصدا گفته می شود، همگی بی اساس و نامربوط است. آنچه که اهمیت دارد، اثری است که فیلم بر بینندگان هم عصر خود می گذارد. این فیلم در زمان خود با نقدهای قابل ملاحظهیی مواجه شد، تا به حدی که بعضی سینماها، البته با احتیاط، تالارهای خود را به شکل کلیساها آراستند. مثلاً، در گوشهیی ارگ نواخته می شد، زبور و یا آوازهای مذهبی اجرا می شد. باری، گذشته از تمام این مسائل، بسیاری از افرادی که این فیلم را دیدند، خاطرهیی عمیق از آن را به همراه بردند؛ خاطرهیی بس عمیقتر از حماسهیی دیگر ساخته دمیل، و به طور یقین، تعداد بیشماری از بینندگان با جمله آن وزیر که در فوق ذکر شد، هم صدا شدند.

تا هشت سال بعد از شاه شاهان، فیلم قابل ذکر دیگری درباره مسیح ساخته نشد. پس از هشت سال فیلمی از ژولین دوویویه (J.Duvivier) به نام چلجتا (Golgotha) ساخته شد که اولین فیلم صدادار با موسیقی ژاک ایبر (J. Ibert) بود. این فیلم چنانچه از عنوان آن مستناد می شود، فقط درباره ماجرای هفته مقدس بود. روبرلوویگن (R. le Vigan) در نقش حضرت مسیح بود. ژان گابن در نقش پونتیسوس پیلات، بازی جالبی ارائه کرده بود. در همین دوره، تعزیه های اوبرامرگو به طور صامت، همراه با مقدمهیی صدادار و با موسیقی خاص فیلمبرداری شد. آخرین روزهای پمپئی (Last days of Pompeii) به کارگردانی ارنست بی. شودساک (E. B. Shaw) بود.



برده سینما اسکوب که به منظور ایجاد افکتهایی خاص به کار گرفته شده بود، عظمت این سوگ عظیم را نشان می داد. سخنان مسیح بر بالای صلیب با صدای کامرون میچل (Cameron Mitchel) شنیده می شود. درحالی که چهره درد کشیده و چشمان خیره یک برده یونانی (ویکتور ماتیور) دیده می شود. این صحنه، محکوم و مبتذل اعلام شد؛ بخصوص به علت قطره قطره چکیدن خون مسیح بر روی دستهای ماتیور - اما آیا مرگ ناشی از کشیده شدن بر صلیب موجب چکیدن خون مصلوب نمی شود، و دردناک نیست؟ پس، حداقل باید کوشش داشت از نشان دادن خوشی، استراحت و بی دردی که اغلب نشان داده می شود. اجتناب کرد. در فیلم، ورود به اورشلیم نیز نشان داده می شود. فیلم کوتاه زیبایی توسط لوتارینجر (Lotta Reiniger) ساخته شد که دیدار شاهان را از طویله نشان می داد و موسوم بود به ستاره بیت اللحم (The Star of Bethlehem - ۱۹۵۶). این فیلم، اولین فیلم رنگی این بانو بود که چهره های آشنای انجیلی را به صورت سایه های سیاه در مقابل پسزمینه یی با رنگ لطیف، نشان می داد. نسخه یی که در انگلستان به نمایش درآمد، ظاهراً به سختی ممیزی شده بود و به این ترتیب، تداوم و وزن آهنگ (ریتم) فیلم را از بین برده بود.

فیلم آنکه باید بمیرد (He Who must Die) از ژول داسن (Jules Dassin - ۱۹۵۷) داستانهای انجیل را با ماجرای یونانیان که در کرت در ۱۹۲۱ توسط ترکان شکنجه و آزار شده بودند، اتصال داده بود. بازیگران یک تعزیه مسیحی در دهکده یی، نقشهای خود را با زندگی واقعی خود مطابق می کنند؛ یک کار بزرگ و عمیقاً صمیمی. پیرونک (P. Vaneck) نقش مسیح را ایفا می کرد. در ۱۹۵۹، فیلم عجیب و غریبی تولید ایتالیا و امریکا ساخته شد به نام ازجان گذشتگان بیابان (Desert Desperadoes) که بعداً، مهاجرت به مصر نام گرفت، که از هجرت مریم و یوسف و کودک به عنوان پسزمینه در داستانی کاملاً متفاوت، استفاده کرده بود. در فیلم، عملاً چهره مسیح کودک نشان داده نشد.

همان سال، بن هور جدید، با شوکت بیشتری ساخته شد (کارگردان ویلیام وایلر). فیلم در ایتالیا فیلمبرداری شد و از نظر تصویر، بسیار هیجان آور بود، اگر چه مسابقه آرابه ها به اندازه نسخه صامت قدیمی، آن قدر به نظر نفس بر نمی آمد. مسیح (کلود هیتز، Claud Heater) با اینکه از مسیح عصبانی کننده یی که فقط دست و پایش نشان داده می شد (۱۹۲۶) جسارت آمیزتر ساخته شده بود. مع هذا، چهره یی محور را عرضه می کرد و چندان راضی کننده نبود. نقش پونتیوس پیلات به صورت یک مرد جلف زن صفت، تدبیری نادرست و سهل انگار بود.

با فیلم ماهیگیر بزرگ (Big Fisher man - ۱۹۵۹) به

بر مبنای کتاب لیتون Lytton [ادوارد جرج بالورلیتون، نویسنده و سیاستمدار انگلیسی، ۱۸۷۳-۱۸۰۳] نیست، بلکه درباره آهنگر جوان بینوایی است که گلا دیاتور می شود. بعد یک دلال برده و سرانجام، سرپرست مسابقات گلا دیاتورها در پمپئی. پسر او توسط معلم شفا می یابد، پس پدر به دین او می گردد. اما قبل جلجتا و تصلیب او را انکار می کند. سرانجام، وقتی در آتشفشان وزو، سعی می کند جان دیگران را نجات دهد، زندگی خود را از دست می دهد. در طول این مدت معلم به صورت سایه یی در برابر او ظاهر می شود و سخنانی را ایراد می کند که با جمله: هیچ انسانی عشقی بالاتر از این نداشته ... آغاز می شود. جالبترین بازی را بازیل رت بون (B. Rathbone) در نقش پیلات، ارائه می کند.

در فیلمهای مدرن، چهره مسیح با برداشتی جدیدتر عرضه می شد. از جمله در فیلم کشتی باری غریب (Stronge Cargo - ۱۹۴۰) به کارگردانی فرانک بورزیج (F. Borzage)، که فیلم کوچک عجیبی با شرکت کلارک گیبل بود. یک دسته از زندانیان هنگام بازگشت از اردوگاه کار در جزیره شیطان دیده می شوند و در میان آنان، مرد خارق العاده یی هست که یان هانتز (Ian Hunter) نقش او را بازی می کند. به نظر می رسد که این شخص دانشی فوق العاده در مورد زندگی دیگر محکومان دارد و می خواهد طبیعت بهتر آنها را رشد دهد. گیبل در نقش یک کافر استهزاء گر، غریبه را طی نزاع خشمگینانه یی به دریا پرتاب می کرد. غریبه به یک کنده چوب می جسد و در وضعیت کسی که به صلیب کشیده شده است، قرار می گیرد. در واقع، وقتی گیبل غریبه را نجات می دهد، اقدامی الهی کرده، اعتقاد به خداوند در دلش پدید آمده است، و غریبه در تاریکی ناپدید می شود. فیلمی کوچک، امانه بدون فضایی خاص. لوئیس الکوریزا (Luis Alcoriza) نقش عیسی ناصری را در فیلمی مکزیکی به نام مریم مجدلیه (Maria Magda lena) به کارگردانی میگوئل تورس (M. Torres) در ۱۹۴۶ بازی کرد و به خاطر گوئیایی و حس عمیقی که منتقل می کرد، مورد ستایش قرار گرفت. فیلم، روی هم رفته، موفق بود. چنانچه در فصل قبل اشاره شد، وقایع زندگی مسیح به صورت تابلوهای نقاشی در لابه لای خطابه یی که پطروس مقدس ایراد می کرد، نشان داده می شد. فیلم در ۱۹۵۱ ساخته شد. سال بعد از آن، رابرت اس. فلاهرتی (R. S. Flaherty) فیلم مصایب متی قدیس (St. Matthew Passion) را بر مبنای اثر آوازی سباستین باخ به همین نام ساخت که به کمک نقاشیهای معروف از کشورهای مختلف بود و وقایع هفته مقدس را نشان می داد.

صحنه تصلیب در فیلم خرقة (The Robe - ۱۹۵۳) یکی از موفق ترین صحنه های تصلیب در عمده فیلمهای متوسط بود.



هجو به های سلو بیونی است. مساله اینجاست که این اهانتها و سبک مغزیهای محض تا قبل از اینکه ادعای خود را در مورد یک نتیجه گیری مشکوک و نامعلوم از دست بدهد، تا کجا می خواهد برود.

در باراباس (۱۹۶۲) که در فصل قبل مورد بررسی قرار گرفت، حضور مسیح تقریباً به همان صورتی طرح ریزی شده که در شاه شاهان دمیل دیده بودیم: باراباس، هنگام خروج از زندان تاریکش، مسیح را می بیند که از اشعه خیره کننده آفتاب پوشیده شده و نورافشانی می کند. چند واقعه از هفته مقدس نشان داده می شود. اما از نشان دادن چهره مسیح به طور کامل احتراز شده است.

فیلم کوتاهی (۱۹۶۴) به نام مسیح رامبراند (Rembrandt's Christ)، بیش از صد نقاشی از زندگی مسیح را نشان می دهد. این فیلم طوری تنظیم شده که داستان زندگی مسیح را بدون کلام بیان می کند. مسیح رامبراند به عنوان فیلم مورد انتقاد واقع شد. اما احتمالاً برای کسی که می خواست نقاشیهای در باب زندگی مسیح را ببیند، جالب بود.

مشکل می توان محکومیت کامل فیلم جرج استیونس (G. Stevens)، بزرگترین داستانی که تاکنون گفته شده (The Greatest Story Ever Told) را دریافت. درست است که فیلم زیاده طولانی است، یک آش شله قلمکار از دینداری و تقوی که اسمهای معروف در آن چپانده شده، از آن نوع فیلمهایی که ستاره را قبل از اینکه خاموش شود، ضبط و ربط می کند. درست است که کوشش شده است، قضیه معلوم یهودا، تبرئه شود و برای اجتناب از ضعیف شدن فیلم، محکومیتی ناکافی به پای یهودا نوشته شده و به طرز غریبی هم خیانت یهودا، ناچیز شمرده شده و هم عواقب ناشی از این خیانت، تمام حکایات حذف شده اند. ترتیب خودکشی یهودا تغییر کرده است و فیلمنامه از خطوط نادرست خالی نیست (چقدر دمیل خوشبخت بوده که فیلمش را در دوره صامت ساخته است!) و بسیاری عدم تجانسهای دیگر روی می دهد. مع هذا، بعضی از سکانس های فیلم، چون زنده شدن العاذر - لازار - (که حتی مخالفان فیلم آن را تمجید کردند) و سکانس تصلیب عالی بود. تلی ساوالاس (Telly Savalas) و کلود رینز (C. Rains) در نقش پیلطس (پیلات) و هرود کاملاً مورد قبول بودند و بیش از همه، ماکس فن سیدو، مسیحی قوی مردانه، شفیق و حتی گاهی از اوقات شوخ بود. ادوارد کانر (E. Connor) او را از مسیح اج. بی. وارنر به بعد، بهترین می داند - حتی گفته می شود که او مسیح فیلمهای قبلی، بهتر است. وارنر به خاطر تصویر زیبا، نرمش و وقاری که ارائه کرده بود، یا شاید به خاطر این فضایل، هرگز کاملاً به عنوان پسر انسان یا پسر خدا، متقاعد کننده نیست. وارنر همان مسیح عزیز کودکان بود و

کارگردانی فرانک برزیج، دوباره به دستها و خرقه های حاشیه دار و صدای گیرای «خارج از صحنه» و همچنین به لوید سی. داگلاس (L. C. Douglas) نویسنده خرقه بازمی گردیم. آن چه که می توانست داستانی پر معنا و تکان دهنده از پطروس بزرگ و انسان به دست دهد، پیش پا افتاده و مبتذل شد و حتی وقایع ثبت شده انجیل منحرف گردید. فیلم قبل از تصلیب حضرت مسیح به پایان می رسد و چنانچه منتقدان خاطر نشان کرده بودند، گویی چنین نقطه اوجی، اصلاً به وقوع نپیوسته و مسیح طوری نشان داده شده که انگار، دشمنی در جهان ندارد و فریسیان و کاهنان و دیگر دشمنانش، همگی موافق با او بوده اند.

فیلم نومیدکننده دیگر - از هر دو نظر - فیلم شاه شاهان در ۱۹۶۱ است، هر چند که ظاهراً نمی توان تمام خطاهای فیلم را به پای کارگردان، نیکلاس ری (Nicolas Ray) نوشت. زیرا بنا به گفته خود او، فیلم پس از ساخته شدن، به طرز بیرحمانه بی ممیزی (سانسور) شد. پرداخت فیلم که به صورت یک نهضت زیرزمینی ضدنازی بود، و باراباس و یهودا که باهم متحد بودند (!) تا اختناق و ستم رومی ها را درهم بشکنند، و مسیح که در یک انقلاب سیاسی عمومی دستگیر شد، می توانست تفسیری جالب، اما نه چندان با ارزش به دست دهد. عدم تأکید بر الوهیت مسیح، حذف معجزات، اضافه کردن صحنه هایی چون دیدار مسیح از یحیی تعمیددهنده در زندان، ممکن بود قابل قبول باشد. اما فیلم به دلیل وجود مسائل دیگری چون درگیری یک جنگ نمایشی و بی تناسب، تزیینات صحنه (دکور) پر زرق و برق و اضافی و بدتر از همه، ایفاگر نقش مسیح (جفری هانتز) ضعیف شده بود. فیلم در بازار به این نام مشهور شده بود که من یک مسیح نوجوان هستم، هر چند ایفاگر نقش سالومه در فیلم درخور ستایش است، و حداقل سنش نزدیک به سن سالومه واقعی است.

داستان غریب گناه مسیح (The sin of desus) ساخته رابرت فرانک (R. Frank - ۱۹۶۱) درباره کلفت یک هتل است که از دربان هتل شش ماهه حامله است. او قبلاً یک دوقلو از دربان داشته و اینک دربان او را ترک کرده است. به همین جهت، زن به مسیح پناه می برد. مسیح برای او به مدت چهار سال یک فرشته - شوهر می فرستد. اما از او قول می گیرد که قبل از رفتن به خواب، بالهای خود را درآورد. زن مست می کند، و سنگین از بچه، روی فرشته می افتد و او را می کشد. مسیح به خاطر خفه شدن فرشته اش به دست او، سخت عصبانی می شود و با سخنانی غیرمسیحایی چون: تو پس مانده کثیف بر سرش فریاد می کشد. بعد، مسیح از او تقاضای بخشش می کند. اما او تقاضای مسیح را رد می کند. تنها می تواند نتیجه گرفت که این ملغمه درهم و برهم به منظور تعبیری غیر قابل فهم به سبک



بزرگترین داستانی که تاکنون گفته شده - جرج استینوس

در ۱۹۶۴ بر پرده آمد، اثری عظیم در برداشت این کارگردان کمونیست، برخلاف انتظار، تفسیری ایدئولوژیک از زندگی مسیح نکرده بود، بلکه از نزدیک و حتی می توان گفت با سردی به روحیه و واقعات انجیل وفادار مانده بود. فقط در هنگام تصلیب، مریم عذرا عنان اختیار را از دست می دهد، و بعد عاطفی آن در این لحظه اثری داغان کننده دارد (هرچند در دیدار اول از فیلم). فیلم با امکانات مالی بسیار محدود در جنوب ایتالیا، فیلمبرداری شد. تصاویر فیلم، مملو بود از سفیدهای گچی خیره کننده و خاکستریهای غبارآلود، که در کمال شگفتی، حال و هوای فلسطین را باز می ساخت. موسیقی به نحوی متهورانه از بلخ به آوازهای مذهبی افریقایی می رسید و به شدت، تأثیر گذار بود، و گاه اصوات خشن موسیقی با پرداخت طبیعت گرا و تلخ سراسر فیلم مطابق بود. استفاده پازولینی از نماهای درشت (کلوزآپ) صورت افراد، اغلب یادآور مصایب ژاندارک (Passion of Joan of Arc) اثر درایر بود، بخصوص در صحنه هایی چون صحنه فریسیان و کاهنان در کلاهای برج وار متفرعانه خود، هرود و هرودس، سربازان و مرد جوان مشتاق. دیگر تصاویر، نقاشیهای اولیه ایتالیا را به ذهن می آورد، بخصوص فرشته زیبای بوتیچلی وار که به تقریب انسانی شده بود، اما بسیار بیش از صورتهای چاق و تپل و بالهای قراردادی و معموله آن جهانی بودن - آن را القا می کرد (اصلاً کجا چنین عضله های مهیب و عظیمی لازم اند تا آن بالهای غول آسا را به کار اندازند؟). بعضی از صحنه های فیلم، فراموش نشدنی اند، از جمله: مرگ هرود، خاموش شدنی لرزان بر یک تخته سنگ، وقتی کاهنان دورتادور

ضمن معلم، ناجی، اصلاحگر، انسانی بارآده بی خاموش نشدنی و قاطعیتی درونی بود. بازی فن سیدو در تمامی این موارد، راضی کننده است، و علاوه بر آن فرزند این صنعتگر با خستگی و کندی در راههای گرم خاک آلود از جایی به جایی می رود. در فن سیدو، آن نیروی بدنی که بتواند چنین فشاری را تاب آورد، مشهود است، اما در مورد وارنر، گاهی بیننده شک می کند. فیلم از نظر مالی یک شکست بود، و جای تأسف است که به خاطر نقدهای مخالف، بسیاری از مردم، امکان دیدن این فیلم و تجسم نقش مسیح توسط فن سیدو را پیدا نکردند. در ۱۹۶۵، امپایر فیلمز (Empire Films) اجازه پخش ناجی (Redemmer) را در امریکا به دست آورد. من هیچ اطلاعی از اجازه پخش فیلم در انگلستان ندارم. این فیلم تلفین چند فیلم صدادار عمدتاً دو حلقه یی بود، که با الهام عالی جناب کریستوفریتون (Fr. Christopher Peyton) تنظیم و تولید شد و جهاد پانزده گانه نام گرفت، و به خاطر همکاری هنرپیشگانی چون لورتا یانگ و بیل کرازبی موفقیتش تضمین شد. فیلم به ترتیبی کمابیش بی ربط، درباره مزامیر پانزده گانه از زندگی عیسی مسیح و مریم عذرا بود. عالی جناب پیتون از این هنرپیشگان دعوت کرد از کشورهایی که او در آنها موعظه می کرد، دیدن کنند. بازیگر اسپانیایی، لوئیس الوارز (L. Alvarez) نقش مسیح را بازی می کرد (و عمدتاً از پشت دیده می شد)، سخنان مسیح توسط مگ دونالد کاری (Mc. Carey) ایراد می شد.

انجیل به روایت متسی (Gospel According to St. Matthew) ساخته پیر پائولو پازولینی (P. P. Pasolini) وقتی



دیوار نشسته اند، با متانت و سرد، با صبری شقاوت آمیز برای تمام شدن او. مسیح کودک چون پسری ظریف در دستهای دراز شده یوسف می لغزد. مریم جوان، نورانی و بدون زرق و برق، تسلیم و راضی است به نقشی که منتظر اوست؛ رقص چشم سفیدانه، باکره وار، قربان کننده سالومه، فساد محیط اطرافش را بیشتر از صحنه های نوشخواری و عیاشی تکنی کالر دیگر فیلمها منتقل می کند؛ در محکمه، مسیح از دور نگاهی اجمالی به دوربین می اندازد، که از پشت شانه حاضران و نگهبانان قصر جابه جا می شود و سرک می کشد؛ بهتر از همه مارچلومورانت (M. Morante) در نقش یوسف نازنین، با وقار و متانتی آرام و با عشق از دستوراتی اطاعت می کند. که خود نیمی از آنها را درک می کند.

همه این صحنه ها و صحنه های دیگر با تصاویر بعدی محکم می شوند، اما با این وجود، وقتی فیلم برای بار دوم دیده می شود، تأثیر کلی آن به طور غیرمنتظره یی کمتر می شود. بخصوص رنج نظاره گران در مراسم تصلیب، که در دید اول از طاق بیننده بیرون است، به نظر زیاده طولانی می رسد، با وجود اجرای عالی مریم سالخورده، اگرچه در واقع، زیاده پیر شده است. نقش مسیح را انریک ایرازوکی (Enrique Irazoqui) ایفا می کند، یک دانشجوی اسپانیایی که صدایش به طرز آبرومندانه یی به ایتالیایی دوبله شده. او به طرز غریبی، دوست نداشتنی است. در واقع، گاهی اوقات، به رغم تمام گرما، اقتدار و اشتیاقش، خسته کننده است. هر کس احساس می کند که مسیح به رغم وظایف سختی که برعهده دارد، به رغم تعهدی سنگین که بدان اجبار دارد، و آگاهی برفاجعه یی که پیش خواهد آمد، مطمئناً بسیار بیش از اینها لبخند می زده است. پرداخت بدون تفسیر و لفظ به لفظ کتاب مقدس، در بسیاری از لحظات، این تعزیه عظیم را محکم می کرد، و در لحظات دیگر همین عمل، باعث تضعیف کار می شد. بخصوص در صحنه معجزات، شفای جذامی، با قطع مستقیم از چهره زخمی و ناقص بیمار، به چهره سالم و بدون نقصش، همراه با صدای بلند موسیقی آسمانی، چندان تفاوتی با یک فیلم مبتذل ترسناک که افکت آن عقب برود، نداشت. این صحنه، سطح فیلم را تا به یک ترفند ابتدایی دوربین، پایین می آورد؛ راه رفتن روی آب، درحالی که مسیح ایستاده، پاهای مماس بر آب، ایستاده روی کنده چوبی غوطه ور در زیر آب، عملاً ترفندی مشخص است، و «پنج هزار» نفری که در کتاب مقدس منتظرند تا غذا دریافت کنند، به مستی آدم تقلیل یافته اند.

اگر امکانات مالی اجازه نمی داد و تعداد پنج هزار نفر زیاد بود، ممکن بود که حضور آنها به نحوی اعلام شود. حواریون در فیلم به سادگی قابل تشخیص نیستند (آن طوری که در فیلم دُمیل مشخص بودند) عدم تشخیص حواریون، باعث تناقض غریب می شود، مثلاً یهویدا و بطروس به قدری به هم شبیه اند که در پیش از یک موقعیت با هم اشتباه گرفته می شوند. قسمت انکار بطروس، که یکی از تکان دهنده ترین بخشها در کل انجیل است، چنان سرسری گرفته شده که تمام قدرت خود را از دست می دهد. بطروس سرآخر دشنام می دهد و قسم می خورد که این «مرد» رانمی شناسد. اما در اینجا، این انکار و عاق کردن، به حدی بدون مقدمه است که ندامت تلخی که متعاقب آن روی می دهد نیز ضعیف می شود. اگرچه روی هم رفته، کیفیتهای ستایش انگیز این فیلم که در اغلب صحنه ها زیبا و به خاطر ماندنی است بر تمام کمبودها فایق می شود. و بازی کوتاه اما فراموش نشدنی موتانه در نقش یوسف جاودانه باقی می ماند.

جالب است که پارولینی، فیلم خود را به پاپ جان بیست و سوم تقدیم کرده است. داستان از این قرار است که پارولینی در فلورانس بود، و در ایاب و ذهاب وحشتناکی که به خاطر دیدار پاپ ایجاد شده بود، گرفتار شده بود؛ اتفاقی در هتل برای این مدت کرایه کرد و یک نسخه عهد جدید در اتاق یافت و شروع به خواندن انجیل متی کرد. و به این ترتیب بود که تصمیم گرفت این فیلم را بسازد، و همچنین تصمیم گرفت آن را به پاپ تقدیم کند. تهیه فیلمی از زندگی مسیح، موسوم به تغزیه 'الهی (Divine Tragedy)، به کارگردانی ابل گانس (Abel Gance) در ۱۹۴۹ شروع شد، اما به علت بی پولی ساخت آن متوقف شد. فیلم قرار بود در مصر و سوئیس فیلمبرداری شود و بازیگرانی غیر حرفه یی در آن بازی می کردند. نقش مسیح برعهده یک دبیر ریاضیات فرانسوی بود.

و فقدان عظیم با مرگ کارل درایر بوجود آمد، زیرا او بیست سالی را صرف آماده ساختن فیلمی از زندگی مسیح کرده بود، که ساختن فیلم همواره به دلیل کمبود امکانات مالی به تأخیر افتاده بود. وامی از طرف سازمان سینمایی دولت، تهیه فیلم را ممکن ساخت. فیلم می بایست با حضور مسیح در بزرگسالی شروع شود، و بسیار نزدیک به حکایات انجیل بود، و به شیوه یی نه طبیعت گرا و نه مستند، بلکه ساده، مانند حکاکای مدرن روی چوب پرداخت می شد. □

ترجمه: سودابه فضاییلی